

سخنی درباره ادبیات معاصر دری در افغانستان

در سه بخش

(۱)

این مقاله کوتاه که در آن، ادبیات داستانی و بعضاً شعر معاصر دری افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است، بیشتر جنبه معرفی دارد تا یک بررسی عمیق و جامع. و بدین سبب در آن از پرداختن به جزئیات چشم پوشی شده و از مباحث تئوریک عمومی ادبیات، تطور دوره ها، نقد ادبی و زیبایی شناختی آثار، نیز چندان صحبتی بمیان نیامده است. چه طرح این گونه موضوعها در این مختصر نمی گنجید.

این نکته مهم نیز باید برای برخی از فارسی زبانان روشن شود که بغیر از زبانها و گویشهای کوچک محلی از قبیل اوزبکی و بلوچی و ترکمنی و تاجیکی و هزاره ای و...، از بدخشان تا هرات، قندهار تا زرنج، و هندوکش تا هیرمند، مردم افغانستان امروز عموماً به دوزبان اصلی پشتو و دری تکلم می کنند که در این مقاله تنها به قسمتهایی از ادبیات معاصر دری پرداخته شده است.

به تقریب می توان گفت که دری، زبان کمتر از نیمی از مردم افغانستان است که بیشتر در قسمتهای شرقی و در مجاورت مرزهای ایران ساکنند. گسترش و تحول زبان دری به مراتب بیش از پشتوست اما به ملاحظات سیاسی و اجتماعی، قومی و قبیله ای، روی این مسأله چندان تأکیدی نمی شود، ولی در همه جا روشن است که زبان رسمی و اداری افغانستان امروز، زبان دری است. از آن جا که در نوشته ها و آثار ادبی و روزنامه ها و مجلات، حتی تا سی چهل سال پیش، از این زبان با نام «فارسی» یاد می شده است، نیز چنین بر می آید که از بکار بردن لفظ «دری» به جای زبان «فارسی» در افغانستان،

دیرزمانی نمی‌گذرد.

افغانستان امروز بین سه جریان گسترده ادب و هنر آسیا و اروپا - هند و روسیه و ایران - که هر سه در جای خود گستردگی جهانی نیز داشته‌اند، قرار داشته و دارد. این سه جریان، هر کدام در دوره‌ای و به نوعی بر فرهنگ و هنر و ادبیات افغانستان تأثیر گذاشته‌اند. ادب و هنر هندوستان، به دلیل ارتباطات گسترده جنگ و صلح با کشور همسایه در این دو سده اخیر، کم و بیش هنر و ادبیات افغانستان را تحت تأثیر قرار داده است. بیشتر از هند، این روسیه و سپس اتحاد شوروی است که از نظر سبک و مکاتب ادبی، بویژه واقع‌گرایی بعد از ۱۹۱۷، بر افغانستان همسایه نیز بی‌تأثیر نبوده است. اما از میان این سه همسایه، ایران، به دلایل اشتراک زبان، فرهنگ، تاریخ و بسیاری وجوه اشتراک دیگر، از هر جهت به افغانستان نزدیکتر بوده است. ادبیات این دو کشور تا نزدیک به دو سده پیش که افغانستان بصورت امروزی کشوری مستقل نبود، از یک سرچشمه تغذیه می‌شد و از آنجا که سرتاسر سرزمینهای محدوده سند و جیحون تا ماوراءالنهر، ماوراء قفقاز و بین‌النهرین، تقریباً یک زبان رسمی و در اغلب موارد حکومت و تاریخی مشترک داشتند، ادب و هنر و تاریخ آنها را بسختی می‌شود از هم جدا کرد. برای نمونه کافی است به دوره‌های درخشان ادبیات فارسی در عهد سامانیان و غزنویان، در بخش عظیمی از شمال ایران، ماوراءالنهر، تمامی خراسان آن روز تا غزنه و قندهار و بخشی بزرگ از نواحی جنوبی ایران اشاره کنیم که سرزمینهای امروزی افغانستان و ایران برای دوره‌ای نسبتاً طولانی دارای تاریخ و ادبیاتی مشترک بودند.

از انواع هنر و ادبیات، هنر فولکلوریک افغانستان تنها نزد اقوام متعدد ساکن این کشور با هنر مشابه خود در ایران تفاوتی دارد. لیکن اگر زبان فارسی را ملاک قرار دهیم، این دو فرهنگ در بسیاری زمینه‌های هنر فولکلوریک نیز نه تنها مشابه که در اصل واحدند. تصویرهای واقعیت و خیال از طبیعت و زندگی، نمادهای کنایه آمیز و پندارآمیز توأم با تأکیدات و غلوهای ویژه کاملاً مشابه و واحد، در همه خطه زبان فارسی حضور دارند. آثار فولکلوریک افغانستان و ایران که از یک زبان و خط و فرهنگ و تاریخ آبیاری شده‌اند، اگرچه در طول سده‌ها و در برخی زمینه‌ها صورت کیفی تا اندازه‌ای متفاوت پیدا کرده‌اند، اما همه دارای منشأ واحد بوده‌اند.

در هنر کلاسیک (مراد کلاسیسیسم اروپای غربی نیست) نیز ایران و افغانستان دارای منشأ و منابع واحدی هستند. تمامی جریانات، مکاتب و اسالیب مختلف هنری که بر پایه سنن دیرینه ایجاد اثر هنری و قواعد کهن زیباشناختی در ادبیات فارسی پدید

آمده، در پس زمینه های فرهنگی هر دوسرزمین امروزین ایران و افغانستان یکی است. آثار تمام شاعران پارسی گوی و تذکره نویسان و وقایع نگاران دوران کلاسیک ادبیات فارسی، تا قرن نوزدهم میلادی در سرزمینهای دور و نزدیک این منطقه، که فارسی، زبان رسمی آنان بوده، زمینه ای مشترک و یکسان داشته اند. فردوسی، ناصر خسرو، مولانا، سعدی، حافظ، جامی، بیدل، اقبال، و... دیگر شاعران و تمام هنرمندان و متفکرین این سرزمینها، نشانه بارز این اشتراک ادبی در سرتاسر منطقه جنوب غربی آسیا، آسیای میانه تا شبه قاره هند بشمار می روند.

تنها تفاوت چشمگیری که در انواع ادبی و دورانهای ادبی این دوسرزمین وجود دارد، در آثار ناشی از تحولات تازه، از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به بعد است که به دنبال موج نو در ادبیات اروپای معاصر به زبان و فرهنگ فارسی رخنه کرده است. این تحول و جنبش ناشی از مکاتب اروپای معاصر، از اواسط قرن نوزدهم میلادی، با موج تجدید طلبی روشنفکران ایرانی از اروپا بازگشته، آرام آرام و در همه زمینه های اجتماعی و سیاسی ایران نفوذ کرد.

دلایل متعدد اجتماعی از قبیل سر برداشتن بورژوازی نوپا و رشد سریع ارتباطات، فساد گسترده دستگاه حکومتی، شکستهای پی در پی قوای ایران در شمال از روسیه تزاری، در غرب از عثمانی، در شرق و جنوب از انگلیس، و بسیاری از عوامل دیگر داخلی و خارجی، انقلاب مشروطیت را باعث شد. همراه با انقلاب، تحولات عمیق و ریشه داری در همه زمینه های اجتماعی و از جمله در هنر و ادبیات نیز بوجود آمد. روزنامه های انگشت شمار و اغلب دولتی، به ناگهان به تعداد قابل توجهی افزایش یافتند و کتاب و کتابخوانی رشد بی سابقه ای یافت. نشر پپیچیده و منشیانه در میان گروه کثیر خوانندگان تازه ادبیات، که نه از میان اعوان و انصار حکومتی، بلکه از میان طبقه متوسط مردم پیدا شده بودند، دیگر طرفدارانی نداشت، اینان خریدار هنر و ادبیات تزیینی و دشوار و پیچیده نبودند. زیرا که اسلوب فنی کهنه دیگر بکار نمی آمد. زمان، تقاضای تازه ای داشت. از میان استبداد عشیره ای قاجار، روزنه ای به دنیای تازه مردم سالاری در آن سوی مرزها باز شده بود و دگرگونی و تحولی که در طی قرون متمادی در اروپا رخ داده بود، می بایستی در مدتی کم و از این روزن تازه گشوده شده به جامعه فارسی زبان ایرانی سرریز شود.

محدوده زبان دری در افغانستان که تا آن زمان و مدتی بعد از آن جز به معدودی کتاب و نشریه داخلی، کلیه نیاز خود را در این زمینه از این سوی مرز تأمین می کرد، نیز از

این تحول به دور نماند. در عین حال بیداری و تحولی شبیه به آنچه در ایران رخ می‌داد، و به دلایلی مشابه، در جامعه افغانستان نیز در حال تکوین بود. در حول و حوش همین ایام است که محمود طرزی، افغانی تحصیل کرده در ترکیه و متأثر از تحولات تازه در اروپا و ترکیه جوان، به اتفاق تنی چند دیگر، مبارزه‌ای از این دست را در جامعه افغانستان به پیش می‌برند. تحولات ناشی از بیداری فارسی‌زبانان و آشنایی آنان با مدنیت تازه در اروپا، در همه زمینه‌ها و از آن جمله ادبیات و هنر نیز نفوذ می‌کند. داستان‌سرایی و شعر سنتی با پیدایش فرهنگ تازه و متحول، دگرگون می‌شود و دست‌اندرکاران ادب و هنر به تجربه انواع تازه ادبیات می‌پردازند. اگرچه جنگ کهنه و نوتا سالها پس از این ایام دوام دارد اما ادبیات سنتی که تا آن زمان در تپول طبقه خاصی بود که قدرت یادگیری و خواندن و نوشتن و تحصیل را داشتند، در مقابل ادبیات تازه نفس و قابل دسترس که بیشتر به مسائل ملموس در میان توده‌های وسیعتر مردم می‌پرداخت، کم‌کم رنگ باخت. خواندن و نوشتن دیگر در انحصار گروه خاصی نبود و روز به روز متداولتر می‌شد و طرفداران بیشتری پیدا می‌کرد. دگرگونی‌هایی که در طی چند سده، از رنسانس تا پایان قرن نوزدهم، در فرهنگ جوامع اروپایی، در زمینه‌های فرهنگی رخ داده بود، به دلیل تجدیدطلبی نسل تازه، تشویق و ترویج غرب و دوستداران غرب، در دوره‌ای کمتر از بیست تا سی سال در محدوده زبانهای فارسی و دری گسترده شد.

مکاتب و اسالیبی که در این دوره کوتاه پیش از هر مکتب دیگری در محدوده این زبانها تقلید و تجربه شد و آثاری از خود بجای گذاشت، ابتدا رمانتیسیم بود که یکی دو دهه طرفداران بسیاری پیدا کرد و به شدت شیوع یافت، و آن گاه واقع‌گرایی بود که هنوز هم در میان فارسی‌زبانان طرفداران و پیروان بسیار دارد. تنها در همین ۲۰ تا ۲۵ سال اخیر است که خط و ربط خاص رمان، داستان کوتاه، و شعر در زبانهای فارسی و دری با پشت سر گذاشتن تأثیرات مستقیم از ادبیات مدرن اروپا، و با گوشه‌چشمی به تحولات تازه در مکاتب امروزی و نو، حال و هوا و ویژگیهای بومی و محلی خود را یافته و کم‌کم دارای اسلوبهای ویژه تاریخی و جغرافیایی خود شده است.

حرکت نوین اجتماعی در جامعه افغانستان تقریباً از زمان روی کار آمدن امیر حبیب‌الله خان آغاز می‌شود. تأسیس اولین مدرسه به نام لیسه (=مدرسه) حبیبیه در سال ۱۹۰۳ و سپس مکتب حریبه و بالاخره نهضت‌های تجدیدخواهی در اطراف این دو مکتب (محمد غبار، ۱۹۸۰) و اولین شماره روزنامه سراج‌ال‌اخبار به مدیریت مولوی عبدالرئوف در ۱۹۰۶ (ذیقعه ۱۳۲۳) از نشانه‌های این حرکت نوین در عهد امیر حبیب‌الله خان است. این

دگرگونیهها درست همزمان و بعد از انقلاب مشروطیت در ایران صورت می گیرد. سراج الاخبار بعد از یک شماره توقیف می شود و جمعیت سزای ملی، متشکل از دست اندرکاران این روزنامه و روشنفکران دیگر تشکیل می گردد. این جمعیت ملهم و متأثر از جمعیت مشابه خود در ایران سالهای دوره مشروطیت و قبل از آن، هسته اصلی مشروطیت طلبی در افغانستان را تشکیل می دهد و تا سال ۱۹۰۹ به فعالیت خود ادامه می دهد. جمعیت سزای ملی دارای اصول و مرام سه گانه ای است که تأثیر مستقیم آن را از جمعیت مشابه و نهضت مشروطیت در ایران روشتتر می کند. این سه اصل عبارتند از: ۱- حصول استقلال سیاسی افغانستان؛ ۲- تحکیم قانون و حکومت قانون در کشور؛ و ۳- تحدید قدرت بیحد و حصر شاه.

در سال ۱۹۰۹ تاج محمد بلوچ رئیس این جمعیت و عده ای از اعضای اصلی آن دستگیر، تبعید، زندانی و یا اعدام می شوند. در سال ۱۹۱۱، چند سال پس از انتشار یک شماره و سپس توقیف آن، سراج الاخبار بار دیگر و این بار به مدیریت محمود طرزی منتشر می شود. مطالب سراج الاخبار در این دوره، اغلب از روزنامه های خارجی بود و هنگامی که در دوران جنگ اول انگلیسها ورود این روزنامه ها را از طریق بنادر هند به افغانستان ممنوع کردند، تنها منابع اطلاعاتی سراج الاخبار، روزنامه های ایرانی همچون اختر چاپ استانبول و جبل المین چاپ کلکته بود که هر دو از حدود یک دهه پیشتر چاپ می شدند. اولین گزارشها درباره ادبیات معاصر و کلاسیک اروپا در این دوره در سراج الاخبار چاپ و منتشر می شود. این نخستین باری است که تجدد طلبی، اندیشه، فرهنگ، و بالاخره ادبیات نوین غربی در افغانستان معرفی می گردد.

محمود طرزی (۱۸۶۵ - ۱۹۳۳) متولد غزنه، ۱۵ ساله بود که پدرش توسط امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) تبعید شد. طرزی و خانواده اش پس از توقف کوتاهی در کراچی و بعد بغداد، بالاخره در دمشق، مرکز روشنفکری امپراطوری عثمانی ساکن شدند. طرزی جوان به زودی دوزبان عربی و ترکی را آموخت و در هر دوزبان شروع به مطالعه کرد. سپس به زبانهای آلمانی، فرانسوی، و انگلیسی در حد ترجمه تسلط پیدا کرد و دوبار نیز به نقاط مختلف اروپا سفر کرد (سیاحتنامه سه قاره، چاپ کابل، ۱۳۳۳ قمری/ ۱۹۱۳ میلادی).

او در دو سال توقف خود در استانبول (۱۸۹۶ - ۱۸۹۷) با سید جمال الدین افغانسی آشنا شد و این آشنایی به دوستی عمیقی انجامید، تا آنجا که طرزی تحت تأثیر افکار و عقاید سید در مورد رفورم در اسلام قرار گرفت. (سراج الاخبار، دوره ۴، ۱۳۳۴ قمری). با

عفو حبیب‌الله خان در ۱۹۰۱، طرزی در سال ۱۹۰۳ به کابل بازگشت. در تمام آثار دوران فعالیت پر بارش در دوره پادشاهی امان‌الله خان (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹) تلاش او برای تحول و تجدید در مذهب و جامعه به روشنی دیده می‌شود.

در آن زمان از یک سو مذهب، به شکل خرافاتی و کهنه، از طریق ملایان متعصب بر اکثریت قاطع توده بیسواد حاکم بود. از سوی دیگر اشرافیت کهنه و پوسیده در اطراف دربار، با تظاهر به مذهب و سنت و بند و بست نانوشته‌ای با ملایان حاکم بر اذهان توده مردم - جهت حفظ پایگاه‌های دیرینه خود و بیشتر از بیم از دادن پایه‌های قدرت و حکومت - دشمن هرگونه تحول و تجدیدی بود. در عین حال محافل روشنفکری و تحصیل کرده که در اندیشه ملک و ملت باشند و متمایل به رفورم در اوضاع اجتماعی و سیاسی، بسیار اندک و انگشت شمار بود. همسایگی بریتانیای کبیر، از طریق هندوستان در بخش بزرگ مرزهای شرقی، و بیم آن دولت از هرگونه تحول در داخل خاک افغانستان باعث می‌شد که امپراطوری کهنه به هر شکل ممکن در مسائل سیاسی و اجتماعی کشور دخالت کند و از بروز و رشد هرگونه فکر و عقیده در زمینه بیداری مردم جلوگیری نماید. نمایندگان مذهب و اشرافیت، هر کدام در اطراف دربار شاه، در حفظ منافع خود می‌کوشیدند و از طرف دیگر حافظان منافع بریتانیا، در عین حال که در حول و حوش شاه و دربار سخت‌ فعالیت داشتند از طریق اعمال نفوذ، با دو جریان کهنه اشرافیت و ملایان نیز اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان را در کنترل خود داشتند. لذا شخصی چون محمود طرزی، اگرچه خود مناصبی بلند از جمله وزارت خارجه داشت و در عین حال پدرزن شاه بود، اما در زمینه پیشبرد مقاصد و اندیشه‌های ترقیخواهانه و تجدید گرایش، سخت تنها بود. وی علی‌رغم آن که در زمینه مذهب به عقاید سید جمال‌الدین اعتقاد داشت و در عین حال یک ناسیونالیست معتقد نیز بود و در هر دو زمینه به نوگرایی و تجدید و ترقیخواهی گرایش داشت، اما در ابراز عقاید خود در نوشته‌های سخت محافظه‌کاری می‌نمود. (محمود طرزی، چه باید کرد، کابل، ۱۳۳۰/۱۹۱۱).

دیدگاه عقیدتی طرزی برای آینده (جامعه افغانستان) به تجدید حیات اسلام، در مخلوطی از نوگرایی همراه با مبانی و اصول اسلامی منتهی می‌شد (نانسی دوپره، ۱۹۸۵).

با وجود شرایط نامساعد و خفقان حاکم، طرزی تلاش داشت تا با محافظه‌کاری شدید، سراج الاخبار را سرپا نگهدارد. از آن‌جا که افکار تازه تجدیدخواهی و رفورم، مورد علاقه امیر نبود و همان‌گونه که اشاره شد دولت انگلیس نیز تمایلی به حرکات

آزادبخواهانه در جوار مرزهای خود نداشت، طرزی گاه گاه به انقلاب و آزادی پس از آن در ایران و جنبشهای آزادیخواهانه ترک در امپراطوری عثمانی ناسزا می گفت (غلام محمد غبار، ۱۹۸۰).

طرزی ضمن انتشار سراج الاخبار، به ترجمه آثار ادبی اروپایی نیز پرداخت. اولین ترجمه او «جزیره پنهان» اثر ژول ورن بود. سپس نوبلی به نام «فاجعه های پاریس» از یک نویسنده فرانسوی ترجمه کرد که در سراج الاخبار چاپ شد. طرزی خود داستان نوشت ولی ترجمه ها و مقالاتش در ادبیات معاصر دری تأثیر بسیاری گذاشت. او اشعاری به نثر و نیز قطعات ادبی دارد که شبیه به داستان کوتاه و یا نمایشنامه اند و اغلب آنها در عمر ۸ ساله سراج الاخبار به مدیریت او، چاپ شده اند. وی با وجود مخالفت جمعی از دیوانیان، اصرار داشت تا از زبان ساده روزنامه ها و انتشارات دوره انقلاب مشروطیت در ایران پیروی کند و عامه فهم بودن زبان را در سراج الاخبار متداول سازد. وی همچنین در مورد ادبیات اروپایی مقالاتی نوشته و چگونگی نوشتار، سبک، فن و مختصات این گونه ادبیات را برای هم میهنان مشتاق خود به زبانی ساده تشریح کرده است. او بجز مطالب و مقالات در سراج الاخبار، برخی از رمانهای ژول ورن از قبیل سیاحت دور دنیا در ۸۰ روز و بیست هزار فرسخ سیاحت زیر بحر و سیاحت در جو هوا را نیز به زبان دری ترجمه کرده است.

با کشته شدن امیر حبیب الله خان در ۱۹۱۹ و به سلطنت رسیدن امان الله خان پسرش بعنوان اولین پادشاه افغانستان، فضای سیاسی و اجتماعی تا اندازه ای باز می شود و تغییرات بزرگی در جامعه صورت می گیرد و زندانیان سیاسی آزاد می گردند. در دوره امان الله خان است که آخرین جنگ افغانستان و قوای انگلیس ساکن هند اتفاق می افتد و بالاخره قسمت عمده ای از تحولات فرهنگی در افغانستان معاصر در زمان همین شاه آغاز می شود. مدارس متعددی تأسیس می گردند و تحصیلی به خارج اعزام می شوند (غلام محمد غبار، ۱۹۸۰) و مطبوعات و نشریات گسترش پیدا می کنند. در ۱۹۲۱ سراج الاخبار به امان افغان تغییر نام می دهد و در مرکز ولایات نیز روزنامه های متعددی منتشر می شوند که تعدادشان به بیش از بیست می رسد. معرف معارف در ۱۹۱۹، اصلاح در کابل ۱۹۲۱، آینه عرفان در کابل ۱۹۲۴، انیس در هرات ۱۹۲۷ و اتحاد، بیدار، و اتفاق اسلام از این نمونه اند.

امان الله خان گرایش زیادی به تجدد و غربی کردن جامعه داشت، لیکن در اطراف او دو گروه از موافقین و مخالفین تجدد و ترقی حضور داشتند. این گروه اول بود که آثاری

از ادبیات غرب، بوژه آثاری از رمانتیسیم فرانسه را به دری ترجمه می‌کرد. از ۱۹۲۱ داستان نویسی به شیوه جدید در افغانستان ظاهر می‌شود. نخستین داستان به نام «جهاد اکبر» در مجله معارف چاپ می‌شود که نام نویسنده آن معلوم نیست. داستان، موضوعی تاریخی دارد که در حول حوش نبرد افغانها در برابر قوای انگلیس می‌گذرد و بصورت افسانه روایت می‌شود. گفتگوها مستقیم و تا اندازه‌ای بشکل نمایشنامه نوشته شده است ولی رگه‌هایی از داستان نویسی در خود دارد. زبان آن گاه عامیانه می‌شود و این جا و آن جا طنزی هم در آن بکار رفته است.

در سال چهارم دوره جدید امان افغان، یعنی در ۱۹۲۵، داستان دیگری به نام «مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی یا ارتقای ملی» از نویسنده‌ای به نام سلطان محمد، پسر بهادر خان لوگری بچاپ می‌رسد که در هندوستان نوشته شده است. داستان گاه شکل یادداشت روزانه و گاه صورت خیال پردازانه‌ای می‌گیرد که این جا و آن جا به تقلید از گلستان از نثری موزون اما ضعیف استفاده کرده است. زبان داستان نیز پر از لغات عربی است.

در ۱۹۲۳ اولین کتاب داستان به نام حقوق ملت یا ندای طلبه معارف در هرات چاپ می‌شود. نویسنده کتاب محی الدین انیس، روزنامه‌نگار معروف آن زمان است. انیس که در یک خانواده افغانی مقیم مصر به دنیا آمده بود. در سال ۱۳۰۰ به افغانستان بازگشت و مقیم هرات شد. در آن جا ضمن تدریس زبان و ادبیات عرب، خود نیز به تکمیل زبان فارسی پرداخت. در ۱۳۰۶ روزنامه انیس را بنیاد گذاشت که پس از او همچنان تا امروز انتشار آن ادامه دارد.

حقوق ملت یا ندای طلبه معارف بیشتر جنبه‌های آموزشی - اخلاقی دارد و آمیزه‌ای است از نمایشنامه و داستان که گاه از زبان سوم شخص روایت می‌شود. زبان نگارش آن ساده و بی‌پیرایه است.

تصویر غیرت اولین داستان از یک نویسنده افغانی است که در هند چاپ می‌شود. در مورد نویسنده آن از شخصی به نام عبدالقادر خان افندی یاد شده است. داستان مربوط به زندگی اشراف و درباریان است و بیشتر جنبه انتقادی دارد، و اگرچه بیشتر به افسانه‌سرایی می‌ماند ولی از برخی ویژگیهای داستان نویسی برخوردار است. و در عین حال پر از طنزهای تند و افشاگرانه در مورد عادات ناپسند خانواده‌های اعیان و اشراف است. نویسنده در دیباچه و مؤخره نیز به استبداد و ظلمی که بر ملت افغان می‌رود اشاره‌هایی دارد و حتی از آزادی زن دفاع می‌کند و به روحانیت ریاکار می‌تازد. زبان

داستان محاوره‌ای ست و در مجموع دارای تصویرسازیهای گویایی ست که نشان می‌دهد نویسنده با ادبیات اروپا کم و بیش آشنا بوده است. تصویر غیرت نخستین اثر نزدیک به داستان در ادبیات معاصر دری ست.

از نمایندگان دوره رمانتیسیم دهه ۳۰ میلادی می‌توان از شاعر دربار عبدالعلی مستغنی (۱۸۷۶ - ۱۹۳۴) نام برد که مدتی مدیر سراج الاخبار و روزنامه قندهار به نام طلوع افغان، و نیز معلم لیسه حبیبیه بود. دیگر عبدالله خان قادری (۱۸۷۱ - ۱۹۴۴) است که او نیز معلم همان لیسه و مدیر دوازده انجمن ادبی در دهه ۳۰ بود. و بالاخره عبدالحق بیتاب (۱۸۸۰ - ۱۹۶۹) که معلم ادبیات بود.

در مورد شعر و سبک آن در این دوره، ذکر این موضوع را لازم می‌داند که سبک و کار عبدالقادر بیدل شاعر سبک هندی قرن هفدهم، بر شعر این دوره تسلط کامل داشت. در دهه ۴۰ میلادی نوعی ادبیات جامعه‌گرا و در عین حال احساساتی معمول می‌شود که نمایندگان آن سلیمان علی جاغوری نویسنده داستان بیگم و محمد ابراهیم عالمشاهی نویسنده شام تاریک، صبح روشن (۱۹۴۸) هستند. در آثار این دو نویسنده اختلاطی از شرح و انتقاد بیعدالتیهای اجتماعی، ایده‌آلها و نظرگاههای شخصی در مورد افتخارات ملی، وظیفه میهنی، تقوا، مهربانی، و اصالت ملی توأم با بچشم می‌خورد. در این دوره که سانسور به شدت رواج دارد و حتی انتقاد اجتماعی ساده برای اقلیت روشنفکر محال است، غرض اصلی این نویسندگان از انتقادهای اجتماعی بیشتر دادن آگاهیهای ملی در جهت بیداری توده‌های مردم است.

سلیمان علی جاغوری که خود از اقلیت هزاره بود، در بیگم شرایط زندگی هزاره‌جاتی را در یک دهکده در کوههای مرکزی افغانستان توصیف می‌کند. در ضمن داستان، نویسنده به حقوق زنان در اسلام می‌پردازد و به ازدواجهای اجباری، فروش دختران به بهانه ازدواج از سوی والدین اشاره می‌کند که به زعم او همه اینها «مخالف مبانی قرآنی» و اسلام است. جاغوری ضمن پرداختن به عرق ملی و میهنی و شرایط ابتدایی کار، به «اصالت تقوای دهقانی» اشاره می‌کند که از نظر او فردای روشن میهن است. عالمشاهی، حقوقدانی که در ترکیه تحصیل کرده و از اولین نویسندگانی ست که از فساد و ظلم دولتمداران در مناطق روستایی با عناوینی چون «غیر انسانی، غیر اسلامی و ضد میهنی» نام می‌برد، در شام تاریک، صبح روشن به وضعیت رقت‌بار زنان در ارتباط با شوهر و پدر و مادر اشاره می‌کند و به انتقاد از سنن مذهبی می‌پردازد که اجازه می‌دهند زنان بازیچه و گروگان مردان باشند.

از ادبیا
از
به نام
داستان
می گذر
نمایشنا
عامیانه
در
«مکالمه
سلطان
داستان
آن جا به
پراز لغات
در
می شود
که در
بازگشت
تکمیل
همچنان
حق
از نمایش
وبی پیرا
تصو
مورد نوی
زندگی ا
افسانه سر
حال پر
است. ن
اشاره های

مجله ادب
در اواخر دههٔ چهل میلادی گروهی از نویسندگان پیشرو جم
زلمایان» یعنی «جوانان بیدار» تأسیس می کنند که بخشی از آنان
نسباً لیبرال راه می یابند و سپس مطبوعات آزاد را بنیاد می گذارند
پایگاه ابتدایی مخالفین دولت درمی آید. در میان این گروه از نویسند
که «به یک سوسیالیسم احساساتی از نوع افغانی» (نانسی دوپره،
آثارشان پر از قهرمانان ساده خلق، به سیاق قهرمانان گورکی، هم
تاگوری ست. عبدالرئوف بینوا (۱۹۱۳ - ۱۹۸۵) شاعر و رئیس انج
دوست و همکاری گل پاشا الفت از بهترین نمونه های سوسیالیست
الفت فارغ التحصیل الهیات بود و بینوا روزنامه نگاری که بعدها
وزارت فرهنگ هم رسید. بینوا نویسندگان جوان را به عشق به میهر
تاریخی گذشته و پرداختن به نبرد تاریخی کشاورزان و توده های ق
می کرد. در میان دیگر نویسندگان این نوع ادبی در این دوره به اف
خادم (۱۹۱۲ - ۱۹۸۲) و ضیاء قاری زاده (تولد ۱۹۲۱) برمی خور
است از مضامینی چون میهن پرستی، صلح، اهمیت نیروی کار و
دوپره، ۱۹۸۵).

داستان نویسی در مطبوعات از دههٔ سی کم کم معمول می شو
نویسان مشهور آن دوره محمد عثمان صدقی، عزیزالرحمن فتحی و ب
دولت شاهی در مطبوعات چاپ می رسد. داستان نویسان دیگر این
مطبوعات چاپ و منتشر شده عبارتند از گل محمد ژوندی، سلم
جلال الدین خوشنوا.

محمد عثمان صدقی از بهترین نویسندگان این دوره است. وی
و علوم سیاسی از دانشگاه کابل بود. صدقی مدتی نیز مدیر روزنا
بار به وزارت و سفارت منصوب شد. نمونه کار او داستان کوتاه و
روشن می کند که او متعلق به چه دوره ای است:

پیرمرد خود را نباخت و با متانت زائد الوصفی بر استی
زیریلان [بالاپوش بی دگمه، مانند شال] فرسوده و
ویلنی مانند آن کهنه بیرون کرد و همین قدر گفت:
نخورید، من او را حاضر می کنم که سرود مرگ را ب

تصور کردند مسخره [دیوانه] خوبی ست و می خواهد ایشان را بخنداند. اما نخستین کشش کمان، آواز سحرآسایی برآورد که همه را خاموش ساخت. دانایان و موزیکچیان دریافتند که در زیر این ابر فلاکت و ادبار، آفتابی نهان است که به زودی ظاهر خواهد شد (نثر دری افغانستان، بکوشش علی رضوی غزنوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۸).

در همین دوره آثاری از امین الدین انصاری چاپ و منتشر می شود که چه از نظر مضمون و محتوا و چه از نظر شکل و قالب از کار دیگران قویتر است و به سبکهای معمول داستان نویسی آن روزگار نزدیکتر. داستانهای محمد حسین غمین در دوره ای خاص شهرت بسیاری کسب می کند و آن گاه آثاری از عبداللطیف آریان و عبدالرشید لطیفی چاپ و منتشر می شود. تمامی داستانهای این دوره اگر چه از موضوعات مختلف تاریخی، حماسی یا عشقی استفاده می کنند اما خمیرمایه ای رمانتیک دارند. از ۱۹۴۰ به بعد گرایشهایی به نوشتن داستان کوتاه ظاهر می شود و داستانهای بلند که بصورت پاورقی روزنامه ها معمول بود، کم کم از رونق می افتد. علی احمد نعیمی، نجیب الله توروایانا، و عبدالرحمن پژواک را باید از پیشگامان داستان کوتاه نویسی در افغانستان دانست. توروایانا که شاخص داستان کوتاه نویسان این دوره است، تحصیلات خود را تا درجه دکترا در رشته حقوق در انگلستان گذراند. او مدتی استاد دانشگاه کابل بود و در مشاغل دولتی به وزارت و سفارت رسید. آثار توروایانا از هر نظر بر دیگر همعصرانش رجحان دارد، با این تفاوت که او اکثر در زمینه های تاریخی داستان نوشته و قهرمانانش اغلب در سده های پیشین زندگی می کنند، ولی داستانهایش به معیارها و ارزشهای تکنیکی داستان کوتاه بسیار نزدیک است. او نماینده رمانتیسیم تاریخی در داستان نویسی معاصر دری ست:

دل او شاس می تپید و چهره ارشاک تیرانداز جوان در نظرش جلوه می نمود. گاهگاه منزل کوچک و تاکستانهای استالف را به خاطر می آورد، پدر رزبانش را با مادرش می دید. آسمان را خیل ستارگان درخشان گردانیده و چهره مادرش را قطرات پی هم [دنبال هم] اشک، غبار غم و سیاهی شب، تلالو و فروغ عالم را خاموش نمی تواند. زبانه های آتش در بتکده ها می سوزد و پرتو آن غم انگیز است.

او شاس سرکش بود، باید با تاریکی ستیز کند. افسردگی را براند و با نیروی زیبایی خود جاودان ماند. تسلیم زناریان نگردد. در قلعه سماق

نماند. زیرا با اطاعت خود جمال و شادمانی، عشق و محبت، نوا و پرتو افشانی را اسیر و مغلوب زشتی و اندوه، تعصب و کینه، خاموشی و تیرگی می‌گرداند (نثر دری افغانستان، داستان «اوشاس»، ص ۹۲).

لطیف ناظم در مجموعه‌ای از مقالات درباره «سیر داستان نویسی در ادبیات دری» که در مجلات هنر و ژوندون در اوایل دهه هشتاد در کابل چاپ شده در مورد تورویانا می‌نویسد:

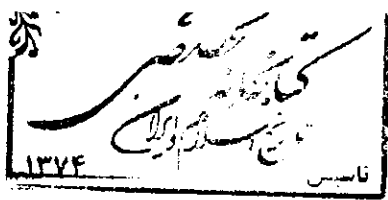
اگر تورویانا به گره‌های اجتماعی زمان خود می‌پرداخت، امروز آثار بهتری از او داشتیم.

اگرچه در میان آنچه تا سالهای پایانی دهه ۱۹۴۰ در حیطه داستان نویسی معاصر در افغانستان چاپ و منتشر شده، این جا و آن جا به کارهایی آشنا با اصول و تکنیک تازه برمی‌خوریم، ولی نویسندگان دری زبان برای رسیدن به یک سری موازین پخته و قابل تأمل بین‌المللی در این میدان، هنوز راه درازی در پیش داشتند. و اگرچه برای چنین نمونه‌هایی به بالزاک، موام و از همه نزدیکتر به ما، به چخوف بیندیشیم، بسختی می‌توان گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی معاصر افغانستان را از میان ادبیات رایج در این سالها دریافت. ویژگیهای بومی از قبیل زبان، فرهنگ، سنن و آداب و رسوم و پلاخره تاریخ اجتماعی و سیاسی افغانستان، بندرت در آثار داستانی تا سال ۱۹۵۰ در افغانستان بچشم می‌خورد.

از سال ۱۹۴۰ به بعد، کم‌کم رنگ و بوی واقع‌گرایی در ادبیات دری ظاهر می‌شود. عبدالغفور برشنا که خود تحصیل کرده آلمان بود و بیشتر در نقاشی شهرت داشت، در داستان نویسی این دوره چهره‌آشنایی است که بیشتر به قصه‌های فولکلوریک علاقه نشان می‌دهد.

کاکه [دانش، لوطی] بدرو نعره سخت برکشید و اورنگ جوان را از زمین برداشته دوباره نقش زمین ساخت. غریب خلاق از هر سو برخاست و رستاخیزی در دامان کوه برپا شد. تماشاچیان از جا برخاستند و دم فرو بستند. در این سکوت مرگبار، کاکه اورنگ جوان گردنش را برای تیغ حریف حاضر نموده گفت: «تیغ از تو، گردن از من، خون من حلالیت باد».

کاکه بدرو با دست چپ از زنج اورنگ گرفت و با دست راست دشنه‌اش را از کمر کشیده آن را بلند کرد، چندان که در نور خورشید چون برق لامع درخشید. همگان آن را دیدند و نفسها را درهم کشیدند. آن دست



توانا به همان تندی که بلند شد به آهستگی و درنگ فرو آمد و به جای دم تیز تیغ، پشت آن را در گردن اورنگ نهاد و به مهربانی گفت: «بُخیز، بچو [بچه]، حق من ادا شد» (نثر معاصر افغانستان، داستان کوتاه «کاکه اورنگ و کاکه بدر»، ص ۱۱۴). این داستان قابل مقایسه با داش آکل هدایت است.

پس از برشنا، سید محمد سلیمان، عزیزالدین فتحی و موسی همت از جمله پیشروان خلقِ آثاری با حال و هوای بومی و ویژگیهای تاریخی جغرافیایی محدوده زبان دری هستند. فتحی دورمان معروف این دوره به نامهای طلوع سحر و دریای نسترن را می نویسد که در آنها بیشتر به مسائل اجتماعی می پردازد. آثار او از تکنیک نسبتاً محکمی برخوردار است.

از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸، یعنی تا قبل از جریانات اخیر، چه در دوران پادشاهی ظاهر شاه و چه در سالهای کوتاه جمهوری داودخان، در طول ۲۵ سال، ادبیات معاصر دری در افغانستان بشدت از جانب دو بُعد ادبیات ایران متأثر و ملهم است. از آن جا که کودتای امریکایی - انگلیسی ۱۹۵۳ در ایران تمام مخالفین اعم از چپ و راست را در معرض شدید اتهام، تهدید، زندان و شکنجه و اعدام قرار داد، و در طول دهه پنجاه میلادی رژیم اختناق اثر سخت و جانکاهی بر تمام جریانات روشنفکری داشت، گروههای چپ و اغلب نویسندگان و ادیبان وابسته به چپ، ناچار به جلای وطن شدند و غالباً در کشورهای سوسیالیستی، بعنوان پناهنده زندگی تازه ای را آغاز کردند. این پناهندگان تا انقلاب فوریه ۱۹۷۹ به ایران بازنگشتند و آثارشان که اغلب در کشورهای شرق اروپا چاپ و منتشر می شد در ایران غیر قانونی بود. گروههای روشنفکر راست یا آنها که در طول آن سالها از چپ بریده بودند نیز، در این دهه، راههای گریز از سانسور را در تمثیل و نمادگرایی یافتند. نیز جنبش ادبی نو که به سرعتی شگرف از پیش از جنگ اول جهانی، در ایران آغاز شده بود - و در طول دهه پنجاه میلادی، بعد از کودتا مدتی کوتاه زیرزمینی گردیده بود - بناگهان در داخل و خارج کشور، و بصورتی غیر قابل تصور، عمومیت یافت. از اواخر دهه پنجاه تا سالهای ابتدای دهه هفتاد میلادی، در تمامی زمینه های هنر و ادبیات در ایران، دهها برابر دو قرن پیش از آن فعالیت ادبی صورت گرفت و بویژه در داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، تئاتر و... آثار زیادی خلق شد. شکل و محتوای سنتی در نثر و نظم، در برابر جنبش معاصر بکلی از رونق افتاد و انواع و اقسام مکاتب و اسالیب هنر به نوعی مورد تجربه و آزمایش قرار گرفت و بالاخره ادبیات و هنر راه خاص بومی خود

را پیدا کرد و در میان توده وسیعی از مردم که اکنون بیش از تمامی تاریخ خود به هنر و ادبیات توجه شایانی نشان می‌دادند، راه یافت و گسترده شد. از آن‌جا که در آن سالها هیچ حزب و دسته و مخالف خوانی نمی‌توانست در ایران اظهار وجود کند و حکومت، حتی در سالهای اوایل دهه ۶۰ نزدیک به ۱۶۰ مجله و روزنامه را در تهران و شهرستانها تعطیل کرد و مانسور تا آن‌جا پیش رفت که استفاده از برخی لغات مانند: زمستان، شقایق، شب، حصار و غیره را در داستان و شعر ممنوع اعلام داشت، مخالفت به هر شکل ممکن در هنر و ادبیات متبلور شد و قدرت گرفت و مردم نیز از راه توجه به این مسأله تشفی خاطر می‌کردند. از آن‌جا که ایران هرگز عضو «کپی رایت» (حق مؤلف) نبوده است، ترجمه آثار نویسندگان و ناقدان خارجی، بوژه اروپایی در ایران، به قیمت ارزانی در دسترس عموم قرار می‌گرفت. در طول این سالها تقریباً بیشتر آثار مشهور نویسندگان بزرگ دنیا بسرعت ترجمه و چاپ می‌شد، تمام شاهکارهای بزرگ دنیا که سالها قبل ترجمه و چاپ شده بودند، بار دیگر با نثری تازه ترجمه و چاپ شدند. یادگیری زبان به شکل حیرت آوری در میان طبقه متوسط و جوانان معمول شد. — و البته رژیم هم آن را به دلایلی دیگر تشویق و میسر می‌کرد. — و زبانهای انگلیسی، فرانسه، و آلمانی بترتیب مشتاقان زیادی یافت. آثار فلاسفه، جامعه‌شناسان، روانشناسان، مردم‌شناسان، شرق‌شناسان، نویسندگان و شعرا ترجمه می‌شد و در دسترس عموم قرار می‌گرفت. ادبیات و هنر تنها روزنه بازمانده تحرک و رویارویی با رژیم بود. آشنایی با این جنبش، چه از خارج و چه از داخل، تحول تازه و چشمگیری در نویسندگان و شعرای معاصر افغانستان و در ادبیات و شعر معاصر این کشور بوجود آورد.

حزب کمونیست افغانستان که در همین سالها تأسیس شده بود، چه از نظر تئوریک و چه در عمل، از سوی حزب کمونیست توده ایران، که اکنون در مهاجرت بود، تقلید می‌کرد. کلیه آثار نویسندگان و شعرا و محققین حزب توده ایران، از طریق حزب کمونیست افغانستان وارد آن کشور می‌گردید و گاه از همین طریق بصورت غیر قانونی به ایران می‌رسید. از سوی دیگر آثار ادبی و هنری بسیاری که در داخل ایران بوجود می‌آمد، تقریباً از سوی جامعه روشنفکری افغانستان بلعیده می‌شد. بیش از نود درصد کتابهای کتابخانه بزرگ دانشگاه کابل در سال ۱۹۸۴، که خود شاهد آن بودم، کتابهای چاپ ایران در آن سالها بود، چنان که مجلات دست دوم و سوم فارسی آن دوره نیز در همان سالها در برخی از کتابفروشیهای کابل بفروش می‌رسید.